

وقتی کاراکتر داستان برای همیشه گم می‌شود

حسن پارسایی

انتخاب موضوع برای رمان نوجوانان، به ژرف‌نگری و دانسته‌های فراوانی مخصوصاً در زمینه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی این گروه سنی خاص نیاز دارد. ضمناً باید دریچه‌های تازه‌ای بر نگاه او بگشاید تا با چشم‌اندازهای حس‌آمیز و اندیشمندانه‌ای روبه‌رو و تقریباً چند نیاز اولیه او برآورده شود. چنین رمانی لازم است ویژگی‌های دیگری هم داشته باشد؛ از جمله این که طرح داستانی آن خوب پردازش شده باشد و از لحاظ زبان و سبک بتواند همزیانی و همدلی نوجوان را ممکن سازد.

ارتباط نزدیک و تنگاتنگ با دنیای واقعی و نیز تحریک‌زا بودن هر لحظه محیط برای انسان، خصوصاً نوجوانان، آن‌ها را وابسته و در ارتباط مستمر با این امور واقعی نگه می‌دارد و در همان حال، روان و احساساتشان را شکل می‌دهد. نوجوان که آمادگی زیادی برای یادگیری این آموزه‌ها دارد، چنان‌چه کودکی‌اش را هم در همین محیط گذرانده باشد، دیگر ذهنیتی شهودگرا پیدا می‌کند و همه چیز را با ابعاد و پرسپکتیوهای خود در نظر می‌گیرد. این موضوع سبب می‌شود که وجوه مشترک و نیز متفاوت پدیده‌های واقعی و عینی را بهتر و کامل‌تر بشناسد و صفات برجسته هر پدیده‌ای که منجر به تداعی و پدیده‌های دیگر می‌شود، در خاطرش بماند و او بین این پدیده‌ها رابطهای قیاسی برقرار کند و در نتیجه، در ذهنیت و کلام، تشبیه زیاد به کار ببرد.

در دو صفحه اول رمان «جزیره دلفین‌های آبی»، اثر «اسکات ا. دل»، با خواهر و برادری رو به رو هستیم که نقطه مشترکی دارند؛ وقتی دختر نوجوان، کشتی روی دریا را ابتدا به صدفی کوچک و بعد به یک مرغ نوروزی با بال‌های چین خورده (صفحه ۷) تشبیه می‌کند، ذهن برادرش هم فعال می‌شود و برای دریا تشبیهی می‌یابد: «دریا آرام است، مثل سنگ صافی که هیچ خراشی رویش نیست» (صفحه ۸) و خواننده می‌فهمد که آن‌ها از لحاظ عادت‌های ذهنی، به هم شباهت دارند.

نشانه حضور اولیه این دو نوجوان، به خود طبیعت (واقعیت) ارتباط پیدا می‌کند و نویسنده، حتی وقتی از زبان و ذهن یک دختر نوجوان رمان را روایت می‌کند، از این نکته غافل نمی‌ماند؛ سنگی رها می‌شود و حضور و حرکت دو نوجوان داستان و نیز هیجان و بی‌تابی‌شان را برای دیدن حادثه‌ای که در آستانه شکل‌گیری است، آشکار می‌سازد (صفحه ۱۴). از آن جا که رمان به مردم، مکان و موضوع خاصی می‌پردازد، نویسنده، خواننده را با داده‌های فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی تازه‌ای آشنا می‌کند تا «هم حس شدن» و «هم موقعیت شدن» او با کاراکترهای نوجوان را سرعت بخشد (صفحه‌های ۷ تا ۱۶). او از طریق نشان دادن شاخصه‌های «سن ذهنی» آن‌ها، یعنی برداشت‌ها و تصوراتشان، موفق می‌شود «سن جسمی»‌شان را به طور غیرمستقیم به خواننده بفهماند و این بیانگر تلاش‌های اولیه نویسنده برای شخصیت‌پردازی کاراکترهاست که متأسفانه بعداً دچار وقفه می‌شود.

«اسکات ا. دل»، ابتدا پرسوناژهای نوجوانش را در جمع قبیله به ما معرفی می‌کند و سپس آن‌ها را تک و تنها در جزیره تنها می‌گذارد تا ما خلاف دفعه قبل که آن‌ها را درنگاهی کلی جزو جمع ارزیابی می‌کردیم، این بار با نگاهی جزء گریانه، متوجه برون‌نمایی ویژگی‌ها و توانمندی‌های آن دو در برابر خطرهای باشیم. او حتی فراتر می‌رود و فقط یکی از آن‌ها را زنده می‌گذارد.

نوجوانان رمان در نظام قبیله‌ای زندگی کرده‌اند و بنابراین، خوانندگان از لحاظ زمانی خیلی به عقب برمی‌گردند و با نمایه‌ای از زندگی روبه‌رو می‌شوند که تقریباً تصویری از زندگی آغازین بشر است و در آن، تضاد بین انسان و طبیعت و نیز انسان و انسان هنوز پابرجاست و عمده‌ترین نیازها «تنازع بقا» و ایمن ماندن در برابر خطرهای است. از این رو، لباس، کلبه‌ها، غذاها و جنگ افزارها همگی



عنوان کتاب: جزیره دلفین‌های آبی
نویسنده: اسکات ا. دل
مترجم: نسیم سلطان‌زاده
ناشر: نگاه معاصر
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۵
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۱۸۱ صفحه
بها: ۱۵۰۰ تومان

با آن چه یک خواننده شهری با آن‌ها سروکار دارد و یا می‌شناسد، متفاوت است. حتی نوع اعتقادات و آیین‌های این مردم فرق دارد و طبق معمول، منشأ همه نیروهای درونی آن‌ها به حساب می‌آید: «پدرم با گفتن اسم سرّی‌اش به قدری ضعیف شده بود که در مبارزه با الثوت‌ها نتوانست جان سالم به در ببرد.» (صفحه ۳۰)

وقتی پدر دو نوجوان داستان که رئیس قبیله است، کشته می‌شود و بقیه جزیره را ترک می‌کنند، «رامو» در جزیره می‌ماند و آن‌جا به تمثیلی از نیاکان و پدران خویش تبدیل می‌شود. جاگذاشتن نیزه ماهی‌گیری که بهانه ماندن او در جزیره است نیز نوعی ارجاع دادن مخاطب رمان به مقوله‌هایی مثل «سرزمین پدری»، «عشق به آن و دفاع از آن است؛ پدری کشته می‌شود و حالا قرار است پسرش (پدری دیگر) جای او را بگیرد. «رامو» این بزرگ‌شدن ناگهانی را از سن نوجوانی آغاز می‌کند. علت آن هم روشن است و ارتباطی هم به سن و سال ندارد؛ زیرا این آداب و رسوم و فرهنگ است که او را در جایگاه یک بزرگسال قرار می‌دهد: «من پسر چوپان هستم. حالا که او زنده نیست، من جانشین او هستم. من رئیس قبیله گالاسات هستم. تمام دستوراتم باید اجرا شود.» (صفحه ۵۰)

اما سگ‌های وحشی «رامو» را می‌درند و از پای درمی‌آورند و «اسکات ا. دل» به هر دلیلی در مورد این سگ‌های درنده، حالات و هراسی که می‌آفرینند، هیچ داده‌ای به تماشاگر نمی‌دهد. در نتیجه، سگ‌های آدم‌خوار او، در دل خواننده وحشی ایجاد نمی‌کنند تا او هم چنین احساسی را به کاراکتر نوجوان رمان نسبت بدهد (صفحه ۵۳).

«رامو» می‌میرد و دختر نوجوان دوازده ساله، در جزیره تنها می‌ماند تا هجده سال از زندگی‌اش را در این مکان دور افتاده بگذراند (صفحه‌های ۷ و ۱۸۰). این‌جا با در نظر گرفتن حوادثی که اتفاق افتاده، متوجه می‌شویم که عمدی در کار بوده تا دختر نوجوان بی‌کس و تنها بماند؛ نویسنده بر آن بوده است که یک «رابینسون کروزوئه» مؤنث بیافریند:

«زیر حصار، حفره‌ای به اندازه‌ای که بتوانم از زیر آن رد شوم، کندم. کف و گوشه‌های حفره را سنگ چیدم. حصیری از گیاهان جزیره درست کردم و رویش را پوشاندم تا آب باران در آن جمع نشود.

روی آن سنگ صافی گذاشتم که هر وقت خواستم، بتوانم آن را حرکت دهم. گوشه‌های حصار برای پنهان کردن غذا به اندازه کافی جا بود.» (صفحه‌های ۷۵ و ۷۶).

«مجبور شدم بعضی از پوسته‌های گوش ماهی را با نخ به تیرهای خانه آویزان کنم. داخل پوسته‌ها سفید بود و نور خورشید را منعکس می‌کردند و با وزش باد تکان می‌خوردند. بعد از آن با مرغ‌های نوروزی مشکلی نداشتم. با توری که درست کرده بودم، چند ماهی کوچک گرفتم و آویزان‌شان کردم تا خشک شوند تا در زمستان چراغ داشته باشم.» (صفحه‌های ۱۳۳ و ۱۲۴)

این دختر نوجوان، بعدها درست مثل «رابینسون کروزوئه»، حیوانی دست‌آموز نیز برای خود تدارک می‌بیند. او سگی را که متعلق به قاتلین پدرش، یعنی «الثوت»‌ها می‌داند، زخمی و سپس با گیاهان دارویی درمان می‌کند و سرانجام، حیوان را پیش خودش نگه می‌دارد (صفحه‌های ۹۱، ۹۲، ۹۳ و ۹۵).

تنهایی، انسان را به هر موجود زنده‌ای که تاحدی بتواند همانند خودش واکنش‌های حیاتی داشته باشد، نزدیک می‌کند و انسان، چنین موجودی را صرف‌نظر از تفاوت‌هایی که دارد، جزو دنیای خویش می‌پندارد؛ چرا که عواملی مثل دارا بودن اندام‌های مشترکی نظیر چشم، بینی، گوش و دهان و در همان حال بروز اعمال و صفاتی همانند حرکت و ادای اصوات و نیز هم‌گرایی و حتی همزیستی آن‌ها، سبب می‌شود که نه به همسانی کامل، بلکه به شباهت‌های موجود بین خود و آن‌ها بیندیشد و همین برای او کافی باشد: «برای من دیگر حیوانات و پرندگان مثل افراد قبیله‌ام شده بودند. اگر چه نمی‌توانند حرف بزنند، بدون وجودشان دنیا محیط شادی نیست» (صفحه ۱۵۳).

آمدن دلفین‌ها به نزدیک قایق، دختر نوجوان را در دریا، برای لحظاتی از تنهایی درمی‌آورد. این قسمت کوتاه، گیرا و حس‌آمیز است و موقعیت را باورپذیر جلوه می‌دهد:

«دلفین‌ها حیوانات خوش بمنی هستند. از این که می‌دیدم دورو بر قایق شنا می‌کنند، خوشحال بودم. حتی زخم دستم را که بر اثر پارو زدن ایجاد شده بود و از آن خون می‌آمد، فراموش کرده بودم. قبل از آمدن آن‌ها احساس تنهایی می‌کردم، اما حالا دوستانی داشتم که با من بودند.» (صفحه ۶۹)

رمان «جزیره دلفین‌های آبی»، نشانگر تعامل و تعارض بین انسان و طبیعت است و تاحدی شیوه انطباق با محیط، شکل‌گیری نیازهای اولیه و رفع آن‌ها را که در قالب مبارزه برای حفظ بقا صورت می‌گیرد، به تصویر درمی‌آورد. در نتیجه، شبیه کتاب‌های «راهنمای آشنایی با طبیعت» هم هست. نگرش نویسنده به مکان وقوع حوادث داستان، یک رویکرد بیولوژیکی و طبیعت‌گرایانه است که ویژگی و خصوصیات محل را شامل می‌شود. «اسکات ا. دل»، به هر دو مقوله خویش، یعنی انسان و طبیعت به یک اندازه می‌پردازد. به نظر می‌رسد که او این دو عامل را جدا از هم نمی‌داند، اما در کل باید ادعان داشت که داده‌های او کافی نیست.

نویسنده چون بر جنبه آموزشی رمان تأکید داشته، از پردازش کامل کاراکتر اصلی رمان و نشان دادن عمیق واکنش‌های روحی و روانی او در برابر اتفاقات و موجودات پیرامونش غافل مانده است. وقتی دختر بچه‌ای در جزیره‌ای با حیوانات وحشی تنها می‌ماند و مجبور هم می‌شود که گاهی حضور قبایل وحشی و بی‌رحمی همچون «الثوت»‌ها را تحمل کند، باید دغدغه‌ها و واکنش‌های

انتخاب موضوع

برای رمان

نوجوانان،

به ژرف‌نگری و

دانسته‌های فراوانی

مخصوصاً

در زمینه

روان‌شناسی

و جامعه‌شناسی

این گروه سنی

خاص

نیاز دارد.

ضمناً باید

دریچه‌های تازه‌ای

بر نگاه او

بگشاید

**تنهایی، انسان را
به هر موجود
زنده‌ای که
تاحدی بتواند
همانند خودش
واکنش‌های حیاتی
داشته باشد،
نزدیک می‌کند
و انسان،
چنین موجودی
را صرف‌نظر از
تفاوت‌هایی که دارد،
جزو دنیای خویش
می‌پندارد**

روحی و روانی و اضطرابات درونی زیادی داشته باشد و خواننده هم گاهی گریه و زاری او و نیز ترس و وحشت آمیخته با لحظات زندگی‌اش و حتی مصدوم شدنش را ببیند و احساس کند. اما در رمان «جزیره دلفین‌های آبی»، نویسنده دقیقاً با همان تصویری که از کاراکتر مذکر و بزرگسال داستان «رایینسون کروزوئه»، اثر «دانیل دفو» داشته است، این دختر را ظاهراً هم‌چون انسانی مسلط و باهوش، به خواننده معرفی می‌کند و البته این معرفی هم به دلیل غیرواقعی بودنش، همواره در سطح می‌ماند و رابطه عاطفی عمیقی بین خواننده و این کاراکتر برقرار نمی‌شود. حتی اگر این کاراکتر یک زن کامل هم می‌بود، حضور او در چنین قالب و توصیفی که در رمان آمده، غیرقابل باور به نظر می‌رسید.

اسکات ا. دل، علاوه بر زندگی در جزیره، به بهانه فرار دختر جوان به درون غار، به زندگی غارنشینی هم می‌پردازد. تصویری که او از غار به دست می‌دهد، گرچه کلیشه‌ای و تکراری است، روند یکنواخت حوادث قبلی رمان را دچار وقفه می‌کند و تا حدی سبب بازنمایی گذشته و تداعی زندگی قبیله در ذهن خواننده می‌شود:

«شکال روی دیوار نشان می‌دادند که اجداد ما از این غار استفاده می‌کردند. اشکالی از مرغان ماهی‌خوار در حال پرواز، دلفین‌ها، نهنگ‌ها، فیل‌های دریایی، مرغان دریایی، کلاغ‌ها، سگ‌ها و روباه‌ها روی دیوار غار به چشم می‌خورد. نزدیک دهانه غار، قسمتی از دیوار را گود کرده و به شکل ظرف درآورده بودند. احتمالاً از آن به جای سبد، برای نگهداری آب استفاده کردند.» (صفحه ۸۹)

جایی که به آمدن افراد قبیله «الئوت» به جزیره و آشنایی کاراکتر مؤنث رمان با یک دختر دیگر اشاره می‌کند، تا حد زیادی سؤال برانگیز است؛ زیرا دختر موردنظر به راحتی می‌تواند بقیه افراد قبیله را از حضور او در جزیره آگاه کند و به عاملی خطر زا و دردسر ساز تبدیل شود (صفحه ۱۳۴)، اما نویسنده از وارد شدن به ماجراهای نسبتاً پیچیده و دلالت‌گری که به پردازش زیاد نیاز دارند، اجتناب می‌ورزد و به پی‌گیری همان حوادث ساده و بیان گزارشی ادامه می‌دهد.

گاهی توصیفات زیبا و درخشانی هم لابه‌لای لحنی گزارشی اثر خودنمایی می‌کند و برای لحظاتی به حوادث داستان، گیرایی خاصی می‌بخشد. توفانی شدن دریا و حادث شدن زلزله که به دنبال هم اتفاق می‌افتند، به زبانی حس‌آمیز تصویر شده‌اند و توصیف نویسنده از خروش امواج دریا و هجوم امواج به ساحل، مهیج، زیبا و بصری است:

«مثل دو حیوان غول‌پیکر به یکدیگر برخورد کردند. صدایی که از این برخورد به هوا برخاست، مثل صدای شکسته شدن نیزه‌های جنگجویان بود و نور قرمز خورشید هم مانند خونی بود که از سر و صورت‌شان به اطراف می‌پاشید. موج دوم به راحتی اولی را به عقب راند و با شکست دادن آن خود را به جزیره رساند و محکم به صخره برخورد کرد. زبان درازش را به دورم پیچید. نه می‌توانسم چیزی ببینم، نه چیزی بشنوم. آب به تمام شکاف‌های سنگ سرک کشید. آب از سرم بالا و بالاتر رفت.» (صفحه ۱۶۵)

دختر نوجوان و متعاقباً جوان رمان «جزیره دلفین‌های آبی»، بدون دلیل هوشمندی و تجارب چند آدم بزرگ را در درون با خود حمل می‌کند. وقتی افراد قبیله از جزیره می‌روند، یک‌باره به فرمانروای جزیره تبدیل می‌شود و نتیجه‌اش این می‌شود که همیشه یک فرمانده بزرگسال (نویسنده)، پشت سر این کاراکتر جعل شده حضور دارد.

این دختر از ۱۲ تا ۳۰ سالگی، به مدت هجده سال در یک جزیره دورافتاده، دائم در معرض

خطر بوده است، اما خواننده هنگام خواندن این اثر، هرگز احساس خطر نمی‌کند. نویسنده

می‌توانست با ذهنیتی که قاعدتاً می‌بایستی جزو درونمایه رمان می‌بود، به

ترتیب و به طور تدریجی نوع رویکرد یک دختر تازه بالغ و متعاقباً

یک دختر جوان سال را به شرایط و وضعیت پیرامونش

منعکس کند، اما متأسفانه به چنین نکات مهمی

اعتنا نشده است. خواننده انتظار دارد که در رمان،

چند نمونه از واگویه‌ها و مونولوگ‌های درونی

و بیرونی این کاراکتر که چنین وضعیت

تراژیکی را از سر گذرانده است، به او ارائه

می‌شد، اما رمان زبان و نگرش گزارشی

و سطحی برگزیده است و نگاه به

درون ندارد.

نویسنده تغییرات هوا

را در شبانه‌روز به

زبانی داستانی بیان می‌کند، اما تغییرات فصول را که بدون شک دربرگیرنده حوادث، موقعیت‌ها و تأثیرات و چگونگی زندگی کاراکتر داستان است و نشانگر رشد او و در همان حال، به شکل‌گیری بدون نقص داستان کمک می‌کند، سرسری می‌گیرد و آن را اغلب به شیوه‌ای ژورنالیستی و با یک یا دو جمله گزارشی به ما خبر می‌دهد.

عامل دیگری هم که می‌توانست رمان «جزیره دلفین‌های آبی» را به اثری ماندگار تبدیل کند، پرداختن به زندگی پیشینیان در دل داستان اصلی است؛ زیرا هر نقطه جزیره باید برای دختر، دارای وجوه نوستالژیک می‌بود و همین بهانه و دلیل محکمی برای آوردن خرده روایت‌های درون متنی می‌شد. ناشناخته‌های زندگی شگفت‌انگیز و پررمز و راز قبیله، این ارزش را داشت که در قالب داده‌های فرهنگی و زیبایی شناختی، به خواننده شناسانده شود. متأسفانه جز در بخش‌های آغازین رمان و نیز چند اشاره کوتاه دیگر، این موضوع نادیده گرفته شده است؛ یعنی قبیله به محض این که جزیره را ترک می‌کند، همه تاریخ و پیشینه حضورش را نیز با خود می‌برد.

همان‌طور که اشاره شده سکونت اجباری این دختر در جزیره، هجده سال طول کشیده است. در حالی که بعد از خواندن رمان، خواننده احساس می‌کند که پتانسیل و ظرفیت زمانی این حوادث، در بیشتر از یک یا دو سال نمی‌گنجد و رمان بسیار عجولانه نوشته شده است. علت برمی‌گردد به این که نویسنده در مورد خود قبیله، «پیش‌آموزه‌ها» و مطالعات عمیقی نداشته و همه ذهنش را روی کاراکتر اصلی متمرکز کرده و برای پردازش او، نگاهی سرسری به داستان «ابینسون کروژنه» داشته است.

گرچه بین موضوع رمان «جزیره دلفین‌های آبی» و داستان «ابینسون کروژنه» شباهت فراوانی وجود دارد، رمان «اسکات اُدل» برای خواننده و حوزه ادبیات، زمانی می‌توانست به عنوان یک اثر مهم، قابل توجه باشد که داده‌های به مراتب متنوع‌تر و نیز رویکرد تازه‌ای ارائه دهد. در حالی که این اثر نه تنها دارای این خصوصیات نیست، بلکه از رمان «دانیل دفو» هم چیزهای فراوانی کم دارد.

این نارسایی‌ها سبب شده که خواننده نداند این کاراکتر نوجوان چه وقت به آغاز جوانی می‌رسد و سپری شدن هجده سال زندگی، آن‌هم مهم‌ترین و با ارزش‌ترین قسمت زندگی این انسان، طبق کدام نمودار زمانی و نیز با پایه کدام توالی و ترتیب حوادث، شکل گرفته است. خصوصیات دختر نوجوان و دوازده ساله آغاز رمان، با مشخصات روحی و روانی دختر پایان آن، یکی است و خواننده یا منتقد، چگونگی حوادث و بزرگ‌شدن دختر را که موضوع اصلی رمان هم بوده است، در کتاب نمی‌بیند. او حتی نمی‌تواند پاره‌ای از حوادث میانی یا انتهایی داستان را به دوره و تاریخ معینی از تقویم سنی او نسبت دهد. در نتیجه، زمان و حوادثی که می‌توانست یک اثر سه یا چهار جلدی را شامل شود، خیلی خلاصه و همانند خبری که با لعاب داستانی آمیخته باشد، به مخاطب عرضه شده است. این ذهنیت برای خواننده ایجاد می‌شود که پس زیباترین و مهیج‌ترین قسمت‌های رمان «جزیره دلفین‌های آبی»، همان قسمت‌هایی بوده که در رمان نیامده و نویسنده قادر به بازآفرینی و پردازش آن‌ها نبوده است.

خواننده پس از خواندن این رمان، برای تحلیل حوادث و ارجاع آن‌ها به دختر نوجوان دچار مشکل می‌شود؛ چون هیچ دلیلی برای آن که چنین کارهایی را یک دختر نوجوان یا جوان انجام داده باشد، در رمان وجود ندارد. حتی حوادث آغازین رمان را باید به یک پسر بالای پانزده سال، آن‌هم با این تصور که چون در شرایط طبیعی و میان قبیله رشد کرده، لاجرم از جنه یک جوان بیست‌ساله معمولی برخوردار بوده، نسبت داد.

گرچه «اسکات اُدل»، گاهی به «زنانگی» این دختر نوجوان یا جوان اشاره می‌کند، این اشاره‌ها از درست کردن دامن و استفاده از خرمره‌های سنگی و زینتی فراتر نمی‌رود (صفحه‌های ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۴۸ و ۱۷۳) و بیشتر بیانگر آن است که نویسنده متوجه فراموش کردن جنسیت کاراکترش شده و برای جبران عدم پردازش روح و روان و ذهن و زبان او و پرکردن این خلأ، به چنین آرایه‌هایی روی آورده است.

از آن‌جا که موضوع جزیره، دورافتادگی‌اش و تنهایی دختر، امکان مانور ذهنی برای هر نویسنده حرفه‌ای ایجاد می‌کند تا داستان را پر رمز و رازتر نشان دهد، «اسکات اُدل» می‌توانست با استفاده از تخیل، از دریچه نگاه دختر نوجوان و در مقاطع سنی مختلف حوادث، پدیده‌ها، شرایط جوی، هراس آفرینی صدای موج‌ها بر ساحل در شب، زوزه سگ‌ها و صدای هر حیوان دیگری و نیز حشرات، پروانه‌ها و جانورانی مثل مار و پرندگان دریایی که در ساحل لانه می‌گزینند، باده‌ها، شکل‌گیری ابرها و تأثیر ناگهانی رعد و برق را تصویر کند و همه را به صورت حالات کنش‌مندی نشان دهد و در همان حال ترس‌ها، خواب‌ها و آرزوهای دختر را به خواننده منتقل کند. متأسفانه، چنین مقوله‌هایی در رمان به تخیل و اندیشه درنیامده و این یکی از نقص‌های رمان است.

«اسکات اُدل» بدون حرکت دادن کاراکترش، قادر به ادامه داستان نیست. این بدان معناست که رویکردی بیرونی دارد و همواره می‌خواهد همه چیز را از طریق حوادث و امورات بیرونی طرح کند. او چندان به علت‌های درونی و شاخصه‌های روحی و روانی نمی‌اندیشد. حرکت دادن زیاد کاراکتر و کشاندن او به وادی‌های مختلف و شکل دادن به موقعیت‌های خطی متناوب و پشت سرهم، به تکرار و حتی به طرح حوادث بی‌ربط می‌انجامد و پیرنگ داستان، یعنی روابط علت و معلولی وقایع را سُست و بی‌پایه جلوه می‌دهد.

از آن‌جا که رمان
به مردم، مکان و
موضوع خاصی
می‌پردازد، نویسنده،
خواننده را با
داده‌های فرهنگی،
اجتماعی و
جغرافیایی تازه‌ای
آشنا می‌کند
تا «هم حس شدن» و
«هم موقعیت شدن»
او با کاراکترهای
نوجوان را
سرعت بخشد

ضمناً هرچه گستره حرکت دامن‌دارتر باشد، درگیری‌های ظاهری کاراکتر بیشتر خواهد بود و این سبب حجیم‌تر شدن رمان می‌شود. این عارضه، آسیب دیگری هم به داستان می‌زند: حس آمیزی و تعلیق‌زایی حوادث و موقعیت‌ها را کم می‌کند و رمان در ورطه کم مایگی و سطحی‌نگری می‌افتد.

این که نویسنده، رمان را به صورت یک فلاش بک و از زبان خود دختر روایت می‌کند، با نوع حوادث رمان همخوانی دارد؛ زیرا بعد از رنج‌هایی که این دختر قبلاً در جزیره متحمل شده است، حس زنده بودن او به خواننده انتقال می‌یابد. به علاوه، دلیلی می‌شود برای واقعی بودن و باورپذیری آن‌چه به روایت درآمده است.

داستان به شکل یک خاطره بیان می‌شود. باید یادآور شد که اصولاً استفاده از خاطره، هیچ مغایرتی با تعریف و ماهیت داستان ندارد، اما شرط لازم و اساسی برای روایت یک خاطره به شکل داستان، آن است که هدف نباید صرفاً بیان یک سرگذشت، زندگی‌نامه و یا حوادث باشد. همه حوادث پیرامون ما، برای روایت شدن دارای این شاخصه هستند. هدف از داستان، درونی کردن یک خاطره، خارج کردن آن از شکل خاطره و ساختار داستانی به آن دادن است. درونی کردن یک خاطره یا حادثه نیز چیزی نیست جز لایه‌بندی معنا و تأویل‌های گوناگون در بطن لایه‌های درونی متن؛ طوری که پشت معانی سطحی و ظاهری حوادث، معنایابی و هدف‌مندی معینی وجود داشته باشد و به اثر ویژگی‌های هنری ببخشد. در این

حالت، حوادث همانی نیستند که بیرون از داستان اتفاق می‌افتند. هم‌چنین، از خاطره در آوردن

و شکل داستانی به آن دادن نیز به این معناست که چنین موضوعاتی در شکل و

قالب داستان بیان شوند؛ یعنی حداقل دارای سه بخش آغازین، میانی

و پایانی باشند و خلاف خاطره که حوادث می‌توانند هرگز در

خدمت هم یا به هم مربوط نباشند، هر واقعه‌ای باید برای

دیگری همانند یک عامل و علت عمل کند تا همه

رویدادها در چرخه معنادار و غایت‌مندی موجودیت

پیدا کنند. ضمناً با هدف‌مندی و اندیشه‌ورزی

و حس‌آمیزی همراه باشند و همواره به

سوی نهایی شدن پیش بروند.

زبان و بیانی هم که برای

پردازش و روایت حوادث یک داستان

به کار می‌رود، باید متناسب با نوع کاراکتر، فضا،

موضوع و ژانر آن، دارای مشخصه‌ها و نشانه‌های

لازم باشد.

با یک بار خواندن رمان «جزیره دلفین‌های آبی» می‌توان دریافت که آن‌چه در قالب این اثر ارائه شده، به همان شکل خاطره است و جنبه گزارشی و اطلاع‌رسانی آن، بر وجوه داستانی‌اش می‌چربد. هیچ کدام از وقایع در خدمت همدیگر نیستند. می‌توان داستان را دستکاری و هر حادثه‌ای را با یک حادثه مشابه دلخواه جایگزین کرد؛ بی‌آن‌که به داستان خاطره‌وار آن آسیبی برسد. حتی می‌توان داستان را کم یا زیاد کرد؛ چون همه چیز به شکل خاطره و در سطح می‌گذرد. تعدد حوادث نیز تابع ذهن و حافظه است؛ یعنی اگر این داستان را شخص دیگری که دارای حوصله بیشتر و حافظه و ذهن جامع‌تری باشد، نقل کند، می‌تواند به کمک تخیل و ابتکارات ذهنی‌اش، ده‌ها حادثه به آن بیفزاید.

رمان «جزیره دلفین‌های آبی»، از لحاظ فضاسازی هم به دلیل آن‌که همه حوادث بیرونی هستند، کاملاً موفق نیست؛ چون چیزی برای خواننده درونی نمی‌شود و ضمناً هدف از پرداختن به هر رویدادی، فقط آگاه کردن خواننده از حوادث و رخدادهاست و این از گیرایی اثر کاسته است.

حوادث هرگز تغییرات جسمی و روحی و نیز وضعیت درونی کاراکتر محوری را نشان نمی‌دهند و هر حادثه‌ای فقط به خاطر حادثه بودنش، وارد داستان شده است. به همین علت، خواننده به دنیای درونی کاراکتر راه پیدا نمی‌کند. این دختر هرگز به طور کامل شخصیت‌پردازی نمی‌شود و این بارزترین نقص رمان به حساب می‌آید. علت آن هم روشن است: با این که مرکز و محور رمان به شمار می‌رود، اما حوادث طوری روایت شده‌اند که نمی‌توان حادث شدن اغلب حوادث و نیز زنده‌ماندن او را در حد قابل قبولی به هوشمندی، درایت، دانایی، شجاعت و اندیشمندی او نسبت داد. در حالی که در نمونه ماندگار و فراموش‌نشده این داستان، یعنی «رابینسون کروزوئه»، توانمندی، دانایی، هوشمندی، مقاومت و شکوه و برتری انسان در برابر طبیعت و همه مظاهر آن خودنمایی می‌کند تا جایی که حضور انسان به عنوان موجودی هوشمند، شجاع و برتر به اثبات می‌رسد و طبیعت در برابر ویژگی‌های انسانی و اقتدار زیبای حضور بلامنزاع او حقیر می‌نماید.

رمان «جزیره

دلفین‌های آبی»

نشانگر تعامل

و تعارض

بین انسان

و طبیعت است

و تاحدی شیوه

انطباق با محیط،

شکل‌گیری نیازهای

اولیه و رفع آن‌ها را

که در قالب مبارزه

برای حفظ بقا

صورت می‌گیرد،

به تصویر درمی‌آورد